

روایت تعهد ادبی در شعر مقاومت افغانستان: بررسی آثار خلیل‌الله خلیلی و پروین پژواک

آریا فانی

دانشجوی دکتری مطالعات خاور نزدیک، دانشگاه کالیفرنیا در برکلی

یکی از ویژگی‌های شعر با خوانش متعهد، به تبع احمد شاملو، "اجتماعی کردن من فردی شاعر" است و "من شاعر را در این ترازو کشید[ن]". یکی از وقایع مهم تاریخی قرن گذشته که در سایه آن آوای فردی بسیاری از شاعران فارسی‌زبان ناگزیر اجتماعی و سیاسی شد، تهاجم اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان بود. در موازات با این واقعه سرنوشت‌ساز، گفتمانی ادبی در پایان دهه ۱۳۵۰ش/۱۹۷۰م شکل گرفت که به طور کل "شعر مقاومت افغانستان" نام گرفته است. یک‌سال‌ونیم پس از کودتای هفت ثور ۷۵۳۱ش/۸۷۹۱م، نیروهای شوروی به افغانستان حمله کرده، کشور را به اشغال نظامی درآوردند. تهاجم شوروی ۱۰ سال به طول انجامید و ثمره آن کشتار یک میلیون غیرنظامی و مهاجرت چند میلیون پناهجوی افغان از خانه و کاشانه‌شان به پاکستان و ایران بود. این تهاجم در حافظه جمعی افغانان نفوذ کرده و تأثیرات آن را در شعر و هنر افغانستان می‌توان به وضوح مشاهده کرد.

شاید با خروج نیروهای شوروی و آغاز جنگ داخلی در افغانستان پرونده ادبیات پایداری نیز بسته شده باشد، اما مطالعه این پیکره ادبی که به‌رغم تمام پیچیدگی‌ها و تنوع آوایی و جغرافیایی با وصف کلی ادبیات مقاومت افغانستان شناخته می‌شود، دیری نیست که آغاز شده است. شعر مقاومت افغانستان با بینشی ناهمگن و با آواها و آرای گونه‌گون از درون جهان دوقطبی جنگ

آریا فانی دانشجوی دکتری مطالعات خاور نزدیک، دانشگاه کالیفرنیا در برکلی است. حوزه تحقیقاتی او ادبیات معاصر فارسی و عرب است و هم‌اکنون در حال ترجمه کتابی از گزیده اشعار بیژن جلالی به انگلیسی است.

Aria Fani <ariafani@berkeley.edu>

سرد سر بیرون می‌آورد. از رهگذر بررسی شعر استاد خلیل‌الله خلیلی و پروین پژواک، دو نماینده شعر مقاومت، می‌کوشم پاره‌ای از نقشه پیچیده احوال، برخوردها و آرای شعرای افغان را در برابر جنگ ترسیم کنم.

استاد خلیل‌الله خلیلی، زاده کابل در سال ۱۲۸۶ش/۱۹۰۷م، از شاعران برجسته ادبیات معاصر فارسی است. خلیلی در اکثر قالب‌های کلاسیک چون غزل، قصیده و رباعی طبع‌آزمایی کرده است. منهای دهه آخر زندگی‌اش، فضایی لطیف و رمانتیک بر اکثر اشعار او چیره است. خلیلی مدتی در مقام سفیر افغانستان در عراق و عربستان سعودی خدمت کرد. پس از مهاجرت اجباری وی به اروپا و آمریکا و در نهایت به پاکستان و اشغال وطنش به دست نیروهای شوروی، که تا پایان زندگی‌اش در ۱۳۶۶ش/۱۹۸۷م ادامه داشت، جو و لحن اشعارش تحت تأثیر شرایط آوارگی و تبعید قرار گرفت. نام دو مجموعه سروده‌های خلیلی در پاکستان حاکی از این دگرگونی است: *اشک‌ها و خون‌ها و شب‌های آوارگی*. خلیلی گرچه مستقیماً شاهد جنگ نبود، اما در پاکستان که در آن وقت مأمّن و مأوای عده کثیری از پناهنجویان افغان بود، تحت تأثیر شور آزادیخواهی و سیل بی‌خانمانی هموطنانش قرار گرفت. در تحلیلی که در پی می‌آید، آرا و بینش او را نسبت به مضامین وطن، پایداری و برون‌رفت از جنگ بررسی خواهیم کرد.

مضمون وطن در شعر خلیلی چند ساحت دارد. قلمرو زبان و ادبیات فارسی که روزگاری از شمال هند تا آناتولی گسترده بود، در آثار خلیلی در بستر پیوندهای فرهنگی مشترک ملل کنونی این پهنه جغرافیایی نمود پیدا می‌کند. برای مثال، در مقالاتش پیوسته به *پیش‌آهنگان زبان دری* اشاره می‌کند و زبان دری و اردو را *پرورده یک نوبهار و آورده یک شاخسار* می‌داند. او نه تنها خود را وارث گنجینه ادب فارسی می‌داند، بلکه با بُعد انسان دوستی این سنت ادبی نیز یکدل و یکرنگ است. از باب همدلی با *شادی و مصیبت شهرهای دور* این‌گونه می‌نویسد: *شیخ اجل سعدی شیرازی بر زوال مُلک معتصم می‌گریست، خاقانی در شیروان بر ماتم امام یحیی و مصیبت نیشابور ندبه می‌کرد، انوری اشک خراسان [را] می‌سرود.*^۱

سرزمین دینی از دیگر دغدغه‌های شعری و فکری خلیلی است. محمد سرور مولایی در این باره می‌نویسد: *«وطن دینی و اعتقادی او فراخانی دیگر دارد: هر جا که نام و نشان از اسلام و مسلمانی است احساس صادق و عاطفه عمیق او را بر می‌انگیزد.»*^۲ یکپارچگی و پایداری امت اسلام در برابر تهدیدهای گوناگون مکرر در آثار خلیلی دیده می‌شود:

۱. خلیل‌الله خلیلی، *دیوان خلیل‌الله خلیلی*، به کوشش محمدابراهیم شریعتی، با مقدمه محمد سرور مولایی (تهران: نشر عرفان، ۱۳۷۸)، ۸.

۲. خلیلی، *دیوان*، ۱۱.

عروه‌الوثقای وحدت را نباشد انفصام
حفظ این پیمان الفت را خدا باشد کفیل

...

وقت آن آمد که گیرد پر عقاب حریت
بوم استعمار هر جا، برکشد بانگ رحیل^۳

از نظر خلیلی، کسب آگاهی و گزیده عمل کردن از ارکان اساسی یکپارچگی دینی است:

اینک آمد کاروان غیر، چشمت باز دار
زشت و زیبایش ببین، اینش بگیر آتش مگیر
علم وی تحصیل کن، از مکر وی دوری گزین
چشم بگشا گوش بر الفاظ بیجانیش مگیر
این کتاب عصر ما باشد معمای شگفت
هوش دار، این درس دشوار است آسانش مگیر

خلیلی از حضور استعمار و پیامدهای آن در سرزمین‌های اسلامی آگاه است، اما کلیت تماس مشرق زمین با غرب را مخرب نمی‌شمرد. در این شعر هم‌کیشان و هموطنانش را ترغیب می‌کند که با تیزی و هوشیاری "زهر پنهان" را از "شهد شیرین" غرب، این "کاروان غیر"، جدا ساخته و آن را برای ترقی خود بنوشند. در اشعاری که خلیلی با مضمون پایداری می‌سراید، وطن دینی یا قلمرو اسلام پررنگ می‌شود و با نقش مضامین دینی در اشعار دیگرش لزوماً سنجی ندارد. به این موضوع بیشتر خواهیم پرداخت.

مهاجرت اجباری بر آثار خلیلی تأثیر بسزایی گذاشت. پس از تهاجم خشونت‌بار شوروی، فصلی نو در شعر خلیلی نیز آغاز می‌شود. پس از گذراندن مدتی در ایالات متحده، خلیلی تا پایان زندگی‌اش میان پناهجویان افغان در پیشاور و اسلام‌آباد زیست؛ فضایی که به‌رغم غلبه حس آوارگی، مملو از شور آزادی‌خواهی افغانستان بود. خلیلی، در کسوت شاعری پرآوازه و تثبیت‌یافته، در اشعار خود به حمایت و تهییج رزمندگان افغان همت می‌گمارد، اما از نکوهش یا نصیحت پدران نیز ابایی ندارد. واقعیت‌های تلخ و هضم‌ناپذیر تهاجم نظامی را با کلام آهنگین خود روایت می‌کند، از سکوت و بی‌تفاوتی شاهدان جنگ گله می‌کند، دلایل خشونت‌زدگی امروز افغانستان را برمی‌شمرد و در

۳. خلیلی، دیوان، ۴۸-۵۰.

پاسخ به نظم نوینی که خود را بر جامعه‌اش تحمیل می‌کند، اصول دینی را شالوده فلسفه مقاومت خویش قرار می‌دهد.

در قصیده "وطن و دره زیبای مری"،^۴ خلیلی فاجعه انسانی جنگ را به مدد آرایه‌ها و تصاویر ادبی توصیف می‌کند:

یاد آمدم ز منظر آن شام لاله‌گون
آن گل‌زمین که هست به خون در شناوری

خلیلی مصیبت تهاجم دشمن را به غروب تشبیه می‌کند؛ پایان روشنائی "مشرق‌زمین" و فروکشاندن شدنش به "مغرب"، همانند "مجرمی که کشندش به داوری." نگاه انتقادی خلیلی به نفوذ غرب در مشرق‌زمین به این اشاره محدود نمی‌شود. او کوشش شوروی برای تثبیت نظام سوسیالیستی را پاره‌ای از جبهه استعمار غربی می‌داند. آفتاب/خورشید، بن‌مایه مکرر این قصیده، در یکی از این ابیات با "شبستان حیدری"، آرامگاه علی‌بن ابیطالب، وداع می‌کند و هنگام غروب، بر "رخسار کشتگان" بوسه می‌زند. اشاره خلیلی به یکی از اماکن مقدس دینی نمادین است و نشانه هراس از کم‌رنگ شدن بافت دینی - "آیین ایزدی و شعار پیمبری" - جامعه دارد و جایگزینی آن با سنت بیگانه‌ای که از چشمه‌ای "زهرگین شده" سیراب گشته است. خلیلی از آوای دل خود شکایت دارد، از کشتار "هزار کودک مظلوم بی‌گناه" بوده است. خلیلی می‌گوید:

شعر مرا که شاهد ایوان صلح بود
جنگ‌آفرین نمودی و رزمی و سنگری

در این بیت، خلیلی فلسفه تعهد و دلیل رادیکالیزه یا رزمی‌شدن شعرش را ذکر می‌کند: "ایوان صلح" ناگزیر به میدان "جنگ" کشانده شده است. حتی شعر خلیلی نیز که پیش از تهاجم شوروی در آن نشانی از مضامین تعهد نبود، بر اثر سیاست‌زدگی جنگ سرد بافتی ایدئولوژیک یا ایدئولوژی‌زده به خود می‌گیرد، درک وضعیت سیاسی و اجتماعی نسل خلیلی برای دریافتن نقاط افتراق او و پروین پژواک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

تعهد در شعر خلیلی لزوماً به مثابه طرح راه حلی ایدئولوژیک، بسیج‌کننده و یکپارچه در برابر حضور نظامی شوروی دیده نمی‌شود و گاه فقط پژواک آوای ستم‌دیدگان است. در سال ۳۶۳۱،

۴. خلیلی، دیوان، ۲۱۱

شیراز میزبان کنگره جهانی بزرگداشت هشتصدمین سال تولد سعدی بود. خلیلی به علت کسالت قادر به سفر نشد، اما ترکیب‌بندی را همراه نامه خود روانه کنگره کرد:

سعدیا دیده گشا حالت دنیا بنگر
ماجرای دل آواره شیدا بنگر
بشریت شده دیوانه خودخواهی و آز
حال این خودکش دیوانه رسوا بنگر
به گمان تو بشر یک‌به‌یک اعضای همند
اینک ای شیخ اجل این همه اعدا بنگر
ملتی غرقه به خون گشت و ننالید کسی
وضع همدردی و غمخواری اعضا بنگر
ای که در دیده تو بود جهان خرم و شاد
اینک این صحنه خونریزی و یغما بنگر^۵

برخلاف بسیاری از دیگر آثارش، چشمه پایداری شعر خلیلی در این ترکیب‌بند از مضامین و نهادهای مذهبی سیراب نمی‌شود. او از میراث فرهنگی مشترک افغانستان و ایران، یعنی سنت هم‌نوع‌دوستی در ادب پارسی، بهره می‌جوید تا حس انسان‌دوستی ملل دیگر و به‌خصوص ایرانیان همسایه و هم‌زبان را برانگیزد. خلیلی در اکثر آثار دوره مقاومتش از گله کردن فراتر نمی‌رود و انتظارات مشخصی را از یاران افغانستان (اعضای بنی آدم) طلب نمی‌کند.

افغانستان یکی از نبردگاه‌های جنگ‌های واسطه‌ای سال‌های ۱۹۸۰م بود. از سویی تجاوز شوروی به مرزهای افغانستان با همکاری و معاونت حزب دمکراتیک خلق افغانستان و از سوی دیگر حمایت مالی و نظامی امریکا، عربستان سعودی و پاکستان از جبهه مجاهدین منجر بدان شد که کسب بینش سیاسی واحدی در قبال دو جبهه غربی که مقاصد خود را در افغانستان دنبال می‌کردند برای خلیلی از نهایت اهمیت برخوردار شود. اگرچه او از تنوع قومی و زبانی سرزمینش آگاه بود، اما تمام افغانان را یک ملت می‌دانست. در غزل "طوفان مرگ"، "خلیلی با لحنی هشدارآمیز از خطر به این سو و آن سو کشیده شدن خبر داده، هموطنانش را به تکیه بر خود دعوت می‌کند:

محمدکاظم کاظمی (تهران: نشر عرفان، ۱۳۸۵)، ۲۵۴.

۵. کیهان فرهنگی، شماره ۳۹ (خرداد ۱۳۶۶)، ۳۷.
ع. خلیل‌الله خلیلی، دیوان خلیل‌الله خلیلی، به کوشش

طوفان مرگ‌خیز حوادث فرا رسید
راه نجات ما به یمین و یسار نیست

خلیلی پس از گذراندن عمر پرثمر ادبی و سیاسی‌اش، در این برهه بحرانی که خود را در مقام "شاعری نمادین" می‌بیند،^۷ می‌کوشد وطنش را از درون برای یافتن هم‌صدایی و هم‌اندیشی بسیج کند. کشوری که میان مردمش جدایی بیفتد و برای نجات به غرب و شرق چشم بدوزد، "سر به راه شرف می‌دهد به باد." پیامد بر باد دادن شرف، از نظر این شاعر، چیزی جز شرمساری در "روز امتحان ملل" نیست. محک آزمون، که ملت افغانستان را چون ملل دیگر چشم انتظار است، یکی از ارکان مهم تعهد ادبی در شعر خلیلی است.

شعر پایداری افغانستان ریشه در سنت‌های ادبی و دینی متفاوت دارد و از حیث کثرت آوایی بسیار غنی است. در مقطع سیاست‌زده جنگ سرد و میان دو قطب ایدئولوژیک، شعر خلیلی می‌کوشد جوهر تعهد را به فلسفه "اعتماد به خود" و دوری از "مکر رهزنان" گره بزند. او از ره پیموده هراسان است و "راه نوین" را می‌جوید. در مثنوی مذکور می‌گوید:

به تو دادند چون نگاه نوین
جست‌وجو کن، بجوی راه نوین
آنچه رفتند رفتگان در سال
شود اکنون به یک سحر پامال
گر کمی سر به خود فرو آریم
راه دشوار پیش رو داریم^۸

خلیلی می‌کوشد با یادآوری اصالت دینی و فرهنگی افغانستان راه "دشوار" پیش رو را روشن‌تر کند:

تو که بازوی بت‌شکن داری
خون آزادگان به تن داری
مانده میراث از کهن ایام
به تو آزادی و غیرت و نام

Literature (London :Routledge, 2011), 65.

۸. خلیلی، دیوان خلیل‌الله خلیلی، ۶۷۰-۶۷۱.

7. Wali Ahmadi, "Endangered Nation: The Literature of Soviet- Occupied Afghanistan," in Andrew Hammond (ed.), *Global Cold War*

دید منفی و انتقادی خلیلی به حضور غرب در افغانستان، داستانی که "می‌برند آنچنان که خواهان‌اند [و] می‌کنند آنچه در پی آن‌اند"، در این مثنوی نیز مشهود است. او با لحنی پدران‌ه و صریح آگاهی از شرایط حاکم بر دنیا را در چوگان راه مبارزه با "وضع امروز" پیشنهاد می‌کند. برای جلوگیری از تعدی و تجاوز به مرزهای افغانستان دیگر نمی‌توان با تیر و کمان به مصاف دشمن رفت. در عصری که انسان "افتاده و آزاده"، به گفته شیخ اجل، در آن "پایمال" می‌شود، لحظه‌ای نمی‌توان غفلت کرد. با دقت به واژگان اصلی شعر خلیلی میتوان به دستمایه فکری او پی برد: راه خود، بازویت، پای خویش، اعتماد به خود. مثنوی مذکور که خوانندگان را مستقیماً خطاب می‌کند، من / ما را در برابر دیگران قرار می‌دهد. راه پیموده دگران لزوماً به کار ما نمی‌آید. تنها با خودکامی است که می‌توان از لغزش و سستی جلوگیری کرد. دیگران در انتظارند تو را کشان کشان به سوی دلخواهشان ببرند.

باور خلیلی به توش و توان بسیج‌کننده اسلام در بسیاری از اشعار مقاومت وی هویداست، ولی احمدی درباره بعد اسلامی آثار او می‌نویسد: "خلیلی بر این باور بود که جنبش آزادیخواهی افغانستان برای نیل به پیروزی باید رنگ و بویی دینی به خود گیرد، تمسک به اصول دینت اسلام شالوده استواری تواند بود برای ساخت الگویی تاریخ‌مدار از مقاومت." "مثنوی" "لا اله الا الله" نشان‌دهنده همین ادعاست. خلیلی با لحنی طعنه‌آمیز به نظام فکری شوروی می‌تازد و هموطنانی را که از اسلام روی برمی‌گرداندند در امحای فرهنگی افغانستان همدست و همیار می‌داند:

تو چه کردی با بخارای شریف
آن دیار دین و آیین حنیف

مطلع شعر بازگوی جان کلام تعهد خلیلی است:

مؤمن از لا درس عشق آغاز کرد
نغمه جانبخش حق را ساز کرد

خلیلی نسبت به حضور نظامی و فرهنگی غرب در میهنش بدبین است و می‌کوشد هموطنانش را از حيله و مکر نیروهای استعماری آگاه سازد. به‌رغم دلسردی و یأس از معاونت خودی (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) و در برخی موارد از رهبری مجاهدین (جبهه مقاومت)، خلیلی امیدوار

9. Ahmadi, "Endangered Nation," 63.

بود زیر لوای اسلام میان افغانان یکپارچگی و عزمی شکل بگیرد که ایشان را به راه نوین افغانستانی مستقل سوق دهد. لحن خلیلی در این مقطع به شدت اجتماعی و سیاسی می‌شود؛ گاه به تلخی و طعنه می‌گراید و گاه رزمی و نصیحت‌گونه است. خلیلی در آثاری که تا پایان عمرش در تبعید سرود، کوشید مسیری تاریخ مدار و پساامپریالیستی را در برابر کشورش بنهد. اگر بتوان او را دست‌کم در این برهه شاعری متعهد خواند، بی‌شک یکی از ارکان اساسی تعهد او تصور استقلال برای تمام افغانان به منزله یک ملت واحد است.

به‌رغم اینکه حلقه‌های ادبی پناهجویان افغان در ایران و پاکستان در بسط و نشر اشعار و اندیشه‌های خود از آزادی عمل بیشتری برخوردار بودند، شعر مقاومت را نمی‌توان فقط به قلمرو شعرای تبعیدی محدود کرد. پروین پژواک از نویسندگان فعال شعر مقاومت است که در دوره نوجوانی شاهد اشغال زادگاهش بوده است. پژواک در سال ۱۳۴۵ش/۱۹۶۶م در شهر کابل چشم به جهان گشود و اکنون ساکن کاناداست. او داستان‌نویس، مترجم و شاعری نوپرداز است. از پروین پژواک مجموعه‌های شعر دریا در شبنم، مرگ خورشید و چند کتاب دیگر منتشر شده است.

جو خشونت‌بار جنگ در شکل دادن به فضای آثار او، به‌خصوص مرگ خورشید، نخستین مجموعه اشعارش، بسیار تأثیرگذار بوده است. در برهه جنگ، پژواک در محافل ادبی شعرهایش را قرائت می‌کرد و در بسیاری از اوقات با سکوت مخاطبان روبرو می‌شد.^{۱۰} او این دفتر را به "کسانی که از شب نهراسیدند، با ظلمت رزمیدند و به خورشید رسیدند" اهدا می‌کند. یکی از ارکان التزام در شعر او، شکستن سکوت "شب" و روایت فجایع جنگ است، به‌ویژه از رهگذر تجارب کودکان و نوجوانان از جنگ و تغییراتی که متوجه کانون‌های نویسندگان و متفکران افغانستان شد. اشعار این دفتر از نظر آرایه‌های ادبی جملگی حکایت از شرایط خفقان‌آور جنگ دارند:

اینجا تاریکی است

اینجا برگ‌های آرزو بر باد رفته‌اند

اینجا چه پس استعدادها که ناشاد رفته‌اند

اینجا پرنده‌ها را سر بریده‌اند و خورده‌اند

اینجا کتاب‌ها را برای گرمی اطلاق

سوزانده‌اند

اینجا نهال‌ها را برای کوبیدن اطفال

۱۰. بهروز جباری، همزیانی و همدلی: شاعران معاصر افغانستان (کانادا: نشر اس. بی. بی. جباری، ۲۰۰۹)، ۷۹.

از بیخ درآورده‌اند
اینجا مفکوره‌ها از ترس جان
از چهار دیوار فکر به بیرون نجسته‌اند^{۱۱}

شعر ”مرگ خورشید“ (کابل، ۱۳۶۱) رویکردی توصیفی به جنگ دارد و آرایه‌هایی ادبی همچون استعاره و ایماژ نیز در خدمت وصف و روایت مشاهدات شخصی شاعر است. در آثار پژواک عنصر رئالیسم فاصله میان من درون شعر و شاعر را می‌کاهد، ویژگی‌ای که در اشعار مقاومت خلیل‌الله خلیلی نیز یافت می‌شود، شاید با این تفاوت که پژواک لزوماً توصیفاتش را در خدمت راه حلی ایدئولوژیک برای برون‌رفت از بحران نمی‌گذارد. البته این بدان معنی نیست که شعر پژواک فراسوی جنگ را نمی‌کاود. در اینجا مفهوم رئالیسم را نه به معنای یک مکتب ادبی خاص که در نیمه دوم قرن نوزدهم جان گرفت، بلکه در چارچوب خصوصیات بارز و سبکی آن به کار می‌برم، یعنی وصف تجارب و پیرامون شاعر:

درکش تلخ است
اما زندگی دیگر نیست
تنها خون . . .
خون!
دیگر گل‌ها بر دشت‌ها خشکیده‌اند
خون‌ها دلمه بسته‌اند
دیگر کسی به مهتاب نمی‌نگرد
همه سر به روکش برده‌اند
دیگر در سرک‌ها در شب‌های زیبا
کسی نیست
همه در خانه‌ها را به وقت بسته‌اند
چراغ‌ها خاموش و در هیچ‌جا خنده نیست
همه گوش به غرش تانک‌ها داده‌اند
در هوا گلوله به جای ستاره‌ها می‌درخشند
و توپ‌ها به جای پرنده‌ها می‌خوانند

۱۱. جباری، همزیانی و همدلی، ۸۸.

اینجا با صغیر هر گلوله
فریادی در گلو خفه می‌شود

روایات شعر پژواک نه تنها حاکی از روحیهٔ پایداری شاعر است، بلکه نشان‌دهندهٔ تلاش او برای درک کابوس خشونت و جنگ است. در مرگ خورشید جبههٔ دشمن را نمی‌توان دید، چهرهٔ دست‌اندرکاران جنگ را نمی‌توان تشخیص داد و ابزار و لوازم خشونت و پیامدهای آن است که به وضوح خود را نمایان می‌سازد. نه سربازی لعن می‌شود، نه قوایی ایدئولوژیک نفرین. این عالم بشری است که برای برافروختن آتش نفس و آرزو سوال می‌رود. در عرصهٔ روایت و اندیشیدن به ریشه‌های جنگ، پژواک نه چون "قربانی‌ای بی‌نوا و بی‌زبان"، بلکه در کسوت فردی آگاه و مختار ظاهر می‌شود.

ای انسان‌ها
ای آنانی که افکار شما را موش‌ها جویده‌اند
ای آنانی که خون شما را غم‌ها مکیده‌اند
ای آنانی که در جوانی چون رمه گوسفندان
به مسلخ می‌روید
ای آنانی که از درخت آرزو برگی هم نچیده‌اید
آیا هرگز شما
از این بالای دریای ظلمت
پلی به سوی نور نخواهید ساخت؟
ای زندانی‌های جهان نفس
آیا هرگز به سوی نور نخواهید شتافت؟

گذشته از ارزش‌گذاری ادبی، شعر "مرگ خورشید" سندی است از تاریخ معاصر افغانستان است. از این منظر، شعر رئالیستی پژواک چنان پاره‌ای از حافظهٔ جمعی افغانان پراهمیت است، و در بستری وسیع‌تر از برخوردها و آرای افغانان نسبت به تهاجم شوروی قرار می‌گیرد.

سید ضیاء قاسمی در باب شعر مقاومت و حافظهٔ جمعی می‌نویسد:

در مقطعی که تمام مردم جنگ را فقط از یک زاویه و با یک ذهن و ضمیر می‌دیدند و این یگانگی را لازم می‌دانستند؛ شاعر نیز نباید خود را از جامعه جدا می‌کرد و این پابندی

به ذهن و ضمیر جمعی، فردیت را از او گرفته و در نتیجه باعث خلق آثاری با زاویه دید و ذهن و ضمیر مشترک می‌شد. . . شاعری مثل فائقه جواد مهاجر نیز به تبعیت از این ذهن جمعی، زبانی و بیانی مردانه و جدا از خود دارد. از همین رو در آن دوره از شعر مقاومت به جای صداهای مختلف، مخاطب با یک صدای جمعی که با سرعت و به صورت طولی پیشرفت کرد، مواجه بود.^{۱۲}

اجتماعی شدن آوای نویسنده متعهد، و در پی آن کم‌رنگ شدن هویت شخصی‌اش، که هویت جنسی تنها پاره‌ای از آن است، لزوماً زبان شاعر را مردانه یا زنانه نمی‌کند. قاسمی مرادش از بیان و زبان مردانه را مجهول باقی می‌گذارد. آیا دعوت به مقاومت و مبارزه ذاتی مردانه دارد؟ شاعر زن از چه باید بسراید که با جنسیت و ذات زنانه‌اش سختی داشته باشد؟ جنسیت‌زدگی (تعمیم هویت جنسی به هویت فردی) یکی از معیارهای سنجش شعر پایداری افغانستان بوده است. بر پایه این منطق، حتی اگر "شاعره‌ای" شعر متعهد بسراید، بیرون از هویت اصیل و زنانه‌اش قرار دارد و بنابراین، آوای "تقلیدی" او سزاوار بررسی دقیق ناقد نیست. آثار بسیاری از شاعران زن یا در نقطه کور ناقدان ادبی قرار می‌گیرد و با کم‌لطفی روبه‌رو می‌شود یا فقط از رهگذر بیان "احساسات زنانه" قرائت می‌شوند. لحن شعری پروین پژواک، همان‌گونه که در شعر "مصاحبه با کودک افغان" پیداست، از حیث بیان بی‌باک است و دغدغه‌های بشردوستانه و رئالیستی‌اش نشان‌دهنده تنوع بیانی و فکری شعر پایداری افغانستان است. سادگی کلام و لحن گزارش‌گونه آن در نوع خود جالب و در سنت درازدامن اشعار جنگی و رزمی در ادبیات فارسی نشان از تحولی نو دارد. در این شعر نو، آوای شاهد و قربانی حضور دارد و هر دو برابر و هم‌سر در شعر روایت می‌شوند و حتی قربانی با لحنی طعنه‌آمیز وقایع و پیامدهای جنگ را به پرسش می‌گیرد. قربانی جنگ در این شعر مظلوم، بی‌زبان و بی‌نوا نیست، بلکه تأمل‌گر است و راوی تجارب خویش.

مصاحبه با کودک افغان

کودک افغان می‌دانی جنگ یعنی چه؟

جنگ یعنی زندگی!

ده سال دارم و ده سال است که جنگ است

کودک افغان می‌دانی بمباران یعنی چه؟

بارانی که از آسمان می‌بارد

۱۲. سیدضیا قاسمی، "یادگار سفر: نگاهی به شعر مهاجرت افغانستان در ایران"، فرخار، سال ۱، شماره ۳ (تابستان ۱۳۸۵)، ۳۵.

کودک افغان می‌دانی تانک یعنی چه؟
باری در آن بالا گشته‌ام و می‌خواهی فرق آن را با زره پوش؟

...

کودک افغان می‌دانی صلح یعنی چه؟
همان خواب طلایی که هیچ به چشم نمی‌آید
کودک افغان می‌دانی گل یعنی چه؟
همان که در دشت‌های سرسبز می‌روید؟
آری و دشت‌های سرسبز؟
نمی‌دانم کجاست!
کودک افغانی می‌دانی آینده خوب یعنی چه؟
من از افسانه‌های پیرزنان خسته‌ام
و عزیزم دوران کودکی؟
تو خودت مهربانم به گمانم از سرزمین عمرهای طولانی
می‌آیی
من آنقدر فرصت شاید نداشته باشم
من در همین ده سال هم کودک بودم
هم جوان گشتم
و هم مثلی که پیر می‌شوم!

بررسی شعر مقاومت افغانستان از رهگذر آثار خلیلی و پژواک، که نقاط افتراق متعددی دارند، نه فقط طیف وسیع بیانی، سبکی و فکری شعر پایداری را نمودار می‌سازد، بلکه خطوط اشتراک دو شاعری را که قیاس‌ناپذیر می‌نمایند برجسته می‌کند. خلیل‌الله خلیلی یکی از چهره‌های ماندگار و نمادین فرهنگ و ادب افغانستان است. او در دههٔ آخر زندگی‌اش به شعر متعهد روی آورد و این چنین بود که گفتمان مسلط دینی به شعر او وارد شد. با توجه به نگاه انتقادی به مسائل اجتماعی و سیاسی، از جمله رهبری مقاومت، شعر او گاه در سایهٔ سنگین سیاهی و سپیدی سیاست‌زدگی رنگ ایدئولوژیک به خود می‌گیرد، اردوگاه خودی و غیرخودی از یکدیگر جدا می‌شوند و امحای فیزیکی و ایدئولوژیکی دشمن متخاصم هدف اساسی تعهد او می‌شود.

پژواک جوان محصول فرهنگی نسلی متفاوت است. برخلاف خلیلی تبعیدی، او در کابل شاهد وقایع جنگ است و خفقان این دوره را از نزدیک تجربه می‌کند. در شعر بلند خود، ”مرگ

خورشید،" پژواک علاوه بر شرح و وصف پیامدهای تهاجم نظامی، برخوردی بشردوستانه و فلسفی مآب نسبت به جنگ دارد. در اشعار اولیه او، نه سربازان دشمن چونان قربانیان بی اختیار نظام جنگ افروز ظاهر می شوند و نه مهاجمان بی روح و بی وجدان اند. شعر پژواک فراسوی ایدئولوژی دوقطبی جنگ را می سراید. گذر از کابوس خشونت با بازگویی و روایت جنگ آغاز می شود. هر دو شاعر در تصرف گفتمان های مسلط که تعریفی سیاست زده از شعر دارد، دچار قرائت های کلیشه ای و کلی گرا میشوند. اشعار کلاسیک خلیلی با وصف چندگانگی بیانی، موضوعی و سبکی غنی، مَهر دینی می خورد. در بستر جهاد مقاومت، خلیلی به شاعری مذهبی تقلیل می یابد، کمالینکه اسلام به عنوان گفتمان مسلط در اشعار سال های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ او یافت نمی شود. پژواک در جوی شعر می سراید که گفتمان تعهد در قالب هویتی مردانه دریافت و تعبیر می شود و از این نظر، هرگونه نشانی از استقامت و وطن پرستی مردانه و غیر زنانه تلقی می شود. چنان که جوهر اسلامی شعر متعهد خلیلی، بدون در نظر گرفتن نقش دین در همه آثارش، تحت تأثیر گفتمان مسلط دینی رنگی مضاعف می گیرد، آثار پژواک از رهگذر احساسات بایسته یک شاعره بررسی می شود و از پیوستن به بافت کلی شعر پایداری باز می ماند.

آیا تعهد ادبی یگانه ملاک در سرودن شعر مقاومت است؟ جان خلیلی در محله مرفهی در اسلام آباد هیچ گاه در معرض خطر نبود، به خصوص در قیاس با محدودیت ها و تهدیدهایی که نویسندگان پایداری در افغانستان با آن روبه رو بودند. احوال شعرای درون افغانستان نیز بسیار گونه گون بود. مثلاً پژواک خانواده ای پرنفوذ داشت. پدرش، عبدالرحمن پژواک، دانش آموخته دانشگاه کلمبیا و در کابینه داوودخان وزیر آموزش و پرورش بود و گرایش های خلقی/پرچمی داشت. خانواده پژواک زمانی کابل را ترک کردند که نیروهای شوروی آماده خروج از افغانستان بودند و سلطه خلق/پرچم به پایان رسیده بود. گرچه پژواک را به سبب فعالیت های ادبی و اجتماعی اش می توان از شعرای مقاومت نامید، مقاومت او نیز از مکانی نسبتاً امن و بی خطر ابراز می شد. شعر مقاومت جغرافیایی وسیع از آرا، برخوردها و احوال شعرای افغان را در بر می گیرد که مستلزم مطالعاتی درازدامن و دقیق تر است.